

از کلیات رسائل النور

رسالة سماران

بیست و پنج دوا است

تألیف

بدیع الزمان سعیدالنورسی

دار سوزلر للنشر

Sözler
PUBLICATIONS



رسالہ پماران

مشخصات کتاب:

نام کتاب: رساله بیماران

مؤلف: استاد بدیع الزمان سعید نورسی

مترجم: فیض محمد عثمانی

ناشر: انتشارات سوزلر

نوبت چاپ: اول

سال چاپ: بهار سال ۱۳۹۹

تمام حقوق و امتیازات برای مؤلف و ناشر محفوظ است

ایمیل آدرس: guftarhainur@gmail.com

آدرس: شهرنو، کابل - افغانستان

از کلیات رسائل النور

رسالہ پماران

مؤلف

بدیع الزمان سعید النورثی

دار سوزلر للنشر
Sözler
PUBLICATIONS

مترجم

فیض محمد عثمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لمعه بیست و پنجم

بیست و پنج دوا است

به عنوان یک مرهم، یک تسلی و یک نسخه
معنوی برای بیماران نوشته شده و به مثابه
عیادت مریض و گفتنی «شفا باشد» است.

اخطار و اعتذار

این نسخه معنوی با سرعتی مافوق سایر نوشته‌هایمان
تألیف گردیده است. (حاشیه) و برخلاف همه نوشته‌ها
چون وقت کافی برای تصحیح و دقت لازم نبود، با همان
سرعت تألیفش فقط یک بار از نظر گذرانده شد، یعنی در
حکم مسوده اولی و مشوش مانده است.

برای این که خاطرات فطری وارد شده بر قلب را با
صنعت و دقت خراب نکنیم لزومی به تدقیق دوباره
احساس نکردیم. خوانندگان به خصوص بیماران از پاره
عبارات ناخوشایند، یا کلمات و افاده‌های سنگین به تنگ
نیایند و آزرده نشوند و به من هم دعا کنند.

(حاشیه) این رساله ظرف چهار و نیم ساعت تألیف شده است.

بله بله بله بله
رشدی رأفت خسرو سعید



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ

وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴾ (البقرة: ۱۵۶)

﴿ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ

فَهُوَ يَشْفِينِ ﴾ (الشعراء: ۷۹-۸۰)

در این لمعه، بیست و پنج دوا را به گونه اجمالی بیان می‌کنیم که می‌تواند برای مصیبت‌زده‌ها و بیمارانی که یک بخش از ده بخش بشر را تشکیل می‌دهند، تسلی‌ای حقیقی و مرهمی نافع باشد.

دوای اول

ای مریض بیچاره!

نگران نباش، صبر کن. مریضی تو برایت درد نیست بلکه یک نوع درمان است. چون عمر یک سرمایه است و می‌رود. اگر میوه نداشته باشد ضایع می‌شود. و نیز اگر با راحت و غفلت باشد، بسیار به سرعت می‌رود. مریضی آن سرمایه‌ی تو را با فایده‌های بزرگ میوه‌دار می‌سازد و نیز مجال نمی‌دهد که عمرت زود سپری شود، نگه می‌دارد، طولانی می‌سازد، تا بعد از میوه دادن بگذرد و برود.



لذا ضرب المثل « زمان مصیبت بسیار طولانی و زمان خوشی بسیار کوتاه است. » اشاره‌ای است به دراز شدن عمر توسط مریضی که بر سر زبان‌ها داستان شده است.

دوای دوم

ای مریض بی صبر!

صبر کن، بلکه شکر کن. این مریضی تو می‌تواند به هر دقیقه عمرت حکم یک ساعت عبادت را بدهد. چون عبادت دو قسم است:

یکی عبادت مثبت است که شامل عبادات معلومی مثل نماز و نیاز می‌شود.

دیگری عبادت‌های منفی است که مصیبت‌زده توسط مریضی‌ها و مصیبت‌ها به عجز و ضعف خود پی می‌برد. به خالق رحیمش پناه می‌برد و التماس می‌کند. و مظهر یک عبادت معنوی خالص و بی‌ریا می‌شود.

آری، عمری که با مریضی سپری شود به شرط شکایت نکردن از الله « جل جلاله » بر اساس روایات صحیحه، برای مؤمن عبادت شمرده می‌شود. حتی با روایات صحیحه و کشفیات صادقانه ثابت است که مریضی یک دقیقه‌ای بعضی از مریضان صابر و شاکر حکم یک ساعت عبادت را به خود گرفته و یک دقیقه بعضی از کاملان به منزله یک روز عبادت درآمده است.



پس تو از مریضی که دقیقه‌ای از عمرت را به حکم هزار دقیقه درآورده، و عمری طولانی برایت حاصل می‌کند، تشکی نه، بلکه تشکر کن.

دوای سوم

ای مریض بی تحمل!

انسان به خاطر کیف کردن و لذت بردن به این دنیا نیامده است. رفتن دائمی آن‌هایی که آمده‌اند و پیر شدن جوانان و غلط خوردن دائمی آن‌ها در زوال و فراق شاهد آن است.

و نیز انسان به‌رغم آن‌که مکمل‌ترین و برترین موجود زنده است و از نظر جهازات ثروتمندترین بلکه در حکم سلطان ذی‌حیاتان می‌باشد، با فکر کردن به لذت‌های گذشته و بلاهای آینده، در درجه‌ی که نسبت به حیوانات، دون‌ترین درجه است، تنها یک زندگی پرنج و پرمشقت را سپری می‌کند.

پس معلوم می‌شود انسان تنها برای خوب زندگی کردن و گذراندن عمری راحت و باصفا به این دنیا نیامده است بلکه انسان برای این آمده است تا با سرمایه عظیمی که به او داده شده است در اینجا تجارت کند و برای به دست آوردن سعادت یک زندگی ابدی

و دائمی بکوشد. و نیز سرمایه‌ای که به دست او داده شده است عمر است.

اگر مریضی نباشد، صحت و عافیت غفلت به بار می‌آورد، دنیا را خوش نشان می‌دهد، آخرت را از یاد می‌برد، نمی‌خواهد قبر و مرگ را به یادش بیاورد. باد هوا سرمایه‌ی عمرش را بیهوده به مصرف می‌رساند.

اما مریضی یکدم چشمانش را باز می‌کند و به وجود و جسدش می‌گوید: «لایموت نیستی، سر به خود نیستی، یک وظیفه داری، غرور را رها کن، به فکر آفریننده‌ات باش، از رفتنت به قبر آگاه باش و مطابق آن آمادگی بگیر.»

پس مریضی از این نقطه نظر ناصحی است که هیچ فریب نمی‌دهد و مرشدی است که هشدار می‌دهد، پس نباید از آن شکایت شود. بلکه از این جهت لازم است از آن تشکر شود و اگر زیاد سنگین شد، صبر خواسته شود.

دوای چهارم

ای مریض شکوه‌گر!

حق تو شکوه نیست، شکر است و صبر است. چون که وجود تو و اعضا و جهازات تو ملک تو نیست. تو آن‌ها را نساخته‌ای و از کارخانه‌های دیگر نخریده‌ای.



پس باید گفت: ملک دیگری است. مالکشان هر طوری که بخواهد در ملکش تصرف می‌کند.

قسمی که در گفتار بیست و ششم گفته شده به طور مثال یک صنعتگر بسیار ثروتمند و بسیار ماهر برای نشان دادن صنعت زیبا و ثروت ارزشمندش یک شخص مسکین را به مقصد انجام دادن وظیفه مُدل اجرتی تعیین می‌کند و فقط برای ساعتی، یک پیراهن و حله‌ای مرصع را که با مهارت کامل دوخته است بر آن فقیر می‌پوشاند و روی آن کار می‌کند و شکل و وضع می‌دهد، جهت نشان دادن انواع صنعت خارق‌العاده‌اش قطع می‌کند، تغییر می‌دهد، دراز و کوتاه می‌سازد.

آیا این مسکین مزدگیر حق دارد به آن شخص بگوید: «مرا به زحمت می‌سازی، با خم و راست کردن مرا رنج می‌دهی، با قطع و برید این پیراهن که مرا زیبا ساخته است، زیبایی‌ام را خراب می‌کنی؟» و آیا حق دارد بگوید در حق من بی‌رحمی و بی‌انصافی می‌کنی؟

عیناً مانند این مثال، ای مریض! صانع ذوالجلال لباس جسم را با حواس نورانی مثل چشم، گوش، عقل و قلب آراسته و بر تو پوشانده است. و برای نشان دادن نقش و نگارهای اسمای حسنی‌اش، تو را



در حالات زیاد می‌چرخاند و تو را به وضعیت‌های گوناگون درمی‌آورد. پس تو آن‌طور که با گرسنگی نام «رزاق» او را شناختی با مریضی‌ات نام «شافی» او را بدان.

از آنجایی که دردها و مصیبت‌ها برخی از احکام اسمایش را نشان می‌دهند. در دردها و مصیبت‌ها لمعه‌هایی از حکمت و شعاع‌هایی از رحمت وجود دارد و در این شعاع‌ها زیبایی‌های بسیار موجود است. اگر پرده باز شود در پشت پرده مریضی‌ای که از آن می‌ترسی و نفرت داری، معناهای دوست‌داشتنی و زیبایی را خواهی یافت.

دوای پنجم

ای مریض مبتلا به مرض!

در این زمان بر اساس تجربه‌ام، به این باور رسیده‌ام که؛ مریضی برای بعضی‌ها یک احسان الهی و یک هدیه رحمانی است.

درین هشت نُه سال، به رغم نداشتن لیاقت لازم بازهم بعضی از جوانان به خاطر مریضی‌شان با من ملاقات و طلب دعا نمودند. دقت کردم که، هر جوان مریضی که می‌دیدم نسبت به دیگر جوانان بیشتر به آخرتش فکر

می‌کرد، سرمستی جوانی در او وجود نداشت. و یک درجه بیشتر از دیگران خود را از هوسات حیوانی موجود در غفلت محافظت می‌کرد. من هم به مریضی قابل تحملشان نگاه می‌کردم و به آن‌ها تذکر می‌دادم این یک احسان الهی است و می‌گفتم:

«برادرم! من علیه این مریضی تو نیستم. و به خاطر مریضی، نسبت به تو احساس شفقت نمی‌کنم و دل نمی‌سوزانم تا برای بهبودی‌ات دعا کنم. بکوش تا زمانی که مریضی تو را خوب بیدار می‌کند صبر کنی و پس از آن‌که مریضی وظیفه‌اش را انجام داد، خالق رحیم انشاءالله تو را شفا خواهد داد.»

و نیز می‌گفتم:

«بعضی از هم‌سن‌وسالان تو با بلای صحت گرفتار غفلت شده، نماز را ترک نموده، به قبر فکر نکرده، خدا را از یاد برده، با کیف ظاهری زندگی یک‌ساعته دنیوی، زندگی بی‌نهایت و ابدی‌اش را متزلزل می‌سازد، لطمه می‌زند و خراب می‌کند. تو با چشم مریضی قبرت را - که یک منزل توست و به‌هرحال آنجا خواهی رفت - و منزل‌های اخروی آن‌طرف قبر را می‌بینی و مطابق آن رفتار می‌کنی. پس باید گفت مریضی برای

تو یک صحت است. و صحت برخی از امثالت، یک
 مریضی است.»

دوای ششم

ای مریضی که از درد شکایت داری!

از تو می‌پرسم: به عمر گذشته‌ات فکر کن و روزهای
 خوش و پرلذت گذشته و لحظات بلا و پردرد را نیز به
 یاد بیاور. در هر حال «اوه» و یا «آه» خواهی گفت. یعنی
 قلب و یا زبانت یا «الحمدالله، شکر» و یا «وا حسرتا!
 وا اسفا!» خواهد گفت.

دقت کن، فکر کردن در مورد دردها و مصیبت‌هایی
 که در گذشته بر سرت آمده و تو را به گفتن «الحمدالله،
 شکر» واداشته است، لذتی معنوی را می‌شکافد که قلبت
 شکر می‌کند. چون که زوال درد، لذت است. آن دردها و
 مصیبت‌ها با زوالشان در روح لذتی به ارث گذاشته‌اند
 که هرگاه بر اثر فکر کردن سوراخ شود، از روح لذتی
 می‌چکد و شکرها قطره‌قطره می‌ریزد.

و آنچه تو را به گفتن «وا أسفا! وا حسرتا!»
 وامی‌دارد حالت‌های پرلذت و پرفسفا است که در زمان
 گذشته سپری کرده‌ای که با زوالشان در روح لذتی به

ارث مانده است که هرگاه فکر کنی، آن درد باز سوراخ می‌شود و اَسَف و حسرت می‌ریزاند.

مادام که لذت غیر مشروع یک‌روزه، گاهی یک سال درد معنوی می‌چشانند. و دردی که با مریضی موقتی یک‌روزه آمده است، لذت معنوی روزهای فراوان را همراه با ثواب در پی دارد، و در زوال آن‌هم، یک لذت معنوی نهفته است که از خلاصی و رهایی از مریضی ناشی می‌شود. پس تو در حال حاضر به نتیجه و ثواب موجود در چهره درونی این مریضی موقتی که بر سرت آمده است فکر کن و بگو: «به‌هر حال این هم خواهد گذشت!» و به‌جای شکایت، شکر کن.

دوای ششم: (حاشیه)

ای برادرم که با فکر کردن به ذوق دنیا از مریضی رنج می‌بری!

این دنیا اگر دائمی می‌بود و در راه ما مرگ نمی‌بود و بادهای فراق و زوال نمی‌وزید و در آینده‌ی پرمصیبت

(حاشیه) از آنجایی که این لمعه به شکل فطری به ذهن خطور نمود، در مرتبه‌ی ششم دو دوا نوشته شده است. برای مداخله نکردن در فطری بودن آن، به همان حالت رها کردیم و با این فکر که شاید رازی نهفته باشد تغییری ندادیم.

و طوفانی، فصل‌های معنوی زمستان نمی‌بود؛ من نیز همراه تو به حالت دل می‌سوزاندم.

اما مادام که دنیا روزی به ما خواهد گفت: «بفرما بیرون!» و گوشش را به فریاد ما خواهد بست، پیش از آن‌که او ما را بیرون براند، ما با هشدارهای این مریضی‌ها باید از هم‌اکنون از عشق آن دست بکشیم. و پیش از آن‌که او ما را ترک نماید ما باید به ترک قلبی آن بکوشیم. آری، مریضی این معنا را به ما تذکر داده می‌گوید: «وجود تو از سنگ و آهن نیست، بلکه از ماده‌های مختلفی ترکیب یافته است که همیشه آماده جدا شدن است. غرور را رها کن به عجزت پی بیر، مالکت را بشناس. وظیفه‌ات را بدان و یاد بگیر که چرا به دنیا آمده‌ای!» قلبت به گوشت مخفیانه تذکر می‌دهد.

و نیز مادام که ذوق و لذت دنیا دوام نمی‌کند. مخصوصاً اگر مشروع نباشد هم بی‌دوام، هم دردناک و هم گناه‌آلود می‌باشد. پس به خاطر از دست دادن آن ذوق، به بهانه مریضی گریه مکن؛ بلکه برعکس به عبادت معنوی و ثواب اخروی موجود در مریضی فکر کن، و بکوش تا لذت ببری.

دوای هفتم

ای مریضی که لذت صحت را از دست داده‌ای!

مریضی تو لذت نعمت الهی موجود در صحت را از بین نمی‌برد بلکه برعکس می‌چشاند و زیاد می‌کند. چون اگر یک چیز دوام‌دار شد تأثیرش را از دست می‌دهد. حتی اهل حقیقت بالاتفاق می‌گویند که: «**إِنَّمَا الْأَشْيَاءُ تُعْرَفُ بِأَضْدَادِهَا**» یعنی: «هر چیز با ضدش شناخته می‌شود.»

به‌طور مثال اگر تاریکی نباشد، روشنی شناخته نمی‌شود و بی‌لذت می‌ماند.

سردی نباشد حرارت شناخته نمی‌شود و بی‌ذوق می‌ماند.

اگر گرسنگی نباشد، غذا لذت نمی‌دهد.

اگر حرارت معده نباشد، نوشیدن آب ذوق نمی‌دهد.

عَلَّتْ نباشد، عافیت بی‌ذوق است.

مرض نباشد، صحت بی‌لذت است.

مادام فاطر حکیم می‌خواهد هر نوع احسانش را به انسان بفهماند و هر نوع نعمتش را بچشاند و بدین طریق انسان را همیشه به شکر سوق بدهد و بدین‌سان انسان

را با جهازات بسیار زیادی تجهیز نموده است تا در این کائنات انواع نعمت‌های بی‌حد و گوناگونش را بچشد و بشناسد، این امر نشان می‌دهد که فاطر حکیم آن‌گونه که صحت و عافیت را داده است، مریضی‌ها، علّت‌ها و دردها را هم خواهد داد.

از تو می‌پرسم «اگر این مریضی در سر و یا در دست و یا در معده‌ات نمی‌بود؛ آیا تو نعمت بالذّت و باذوق الهی را در صحت سر و دست و معده‌ات احساس و شکر می‌کردی؟»

البته شکر نه بلکه در مورد آن فکر هم نمی‌کردی و ناآگاهانه آن صحت را در غفلت بلکه در سفاهت صرف می‌کردی.

دوای هشتم

ای مریضی که به فکر آخرت هستی!

مریضی مثل صابون چرک گناهان را می‌شوید و پاک می‌کند. با حدیث صحیح ثابت است که مریضی‌ها کفارة الذنوب هستند و نیز در حدیث آمده است: «آن طوری که میوه‌های درخت رسیده با تکان دادن می‌ریزد، لرزش یک مریض باایمان نیز گناهان را می‌زداید.»

گناهان، در زندگی ابدی، مریضی‌های دائمی هستند و در این زندگی دنیا نیز برای قلب، وجدان و روح مریضی‌های معنوی محسوب می‌شوند. اگر تو صبر نموده و شکایت نکنی، با این مریضی موقتی، از بسیاری امراض دائمی نجات می‌یابی.

اگر به فکر گناه‌ها نیستی، و یا از آخرت آگاه نیستی و یا الله را نمی‌شناسی؛ پس در تو چنان مریضی‌ای خطرناکی وجود دارد که یک میلیون بار از این مریضی کوچک‌تر است، از آن فریاد کن.

چون که قلب و روح و نفست با موجودات سراسر دنیا در ارتباط است. و این ارتباط با فراق و زوالی دوام‌دار، قطع می‌شود و زخم‌های بی‌شماری در تو برجای می‌گذارد. بخصوص به خاطر ناآگاهی‌ات از آخرت و بدین‌خاطر که مرگ را اعدام ابدی گمان می‌کنی، گویا با جراحی و زخم‌های فراوان، وجودی مریض به بزرگی دنیا داری.

پس اول‌تر از همه لازم است تا **دوای ایمان** را که یک تریاک است و مریضی‌های بی‌شمار این وجود معنوی بزرگ را که دارای زخم‌ها و بیماری‌های بی‌شمار است

به طور قطعی معالجه می کند و شفا می دهد، جستجو کنی و عقیده‌ات را درست بسازی که کوتاه‌ترین راه برای یافتن آن علاج این است که با پنجره عجز و ضعفی که این مریضی مادی با پاره کردن پرده غفلت به تو نشان داده است، قدرت و رحمت یک قدیر ذوالجلال را بشناسی.

آری، کسی که الله را نمی‌شناسد، دنیایی پر از بلا بر سر دارد. اما دنیای کسی که الله را می‌شناسد، پر از نور و سرور معنوی است. هر کس با توجه به درجه و قوت ایمانش آن را احساس می‌کند. و در زیر این سرور معنوی و شفا و لذت برخاسته از ایمان، درد مریضی‌های مادی ذوب می‌شود و متلاشی می‌گردد.

دوای نهم

ای مریضی که خالقت را می‌شناسی!

درد و وحشت و ترسی که در مریضی‌ها وجود دارد از آن جهت است که مریضی گاهی وسیله مرگ می‌شود. و از آنجایی که مرگ در نظر غفلت و جهت ظاهری‌اش وحشتناک است، مریضی‌هایی که می‌توانند وسیله آن شوند، می‌ترسانند و به تشویش می‌سازند.



اولاً بدان و ایمان قطعی داشته باش که «اجل مقدر است و تغییر نمی‌کند.» کسانی که دارای صحت کامل بوده‌اند و بر سر بیماران و خیم الحال می‌گریسته‌اند، خود مرده‌اند و آن مریضان و خیم، شفا یافته به زندگی ادامه داده‌اند.

ثانیاً: مرگ، آنطوری که به ظاهر معلوم می‌شود ترسناک نیست. در بسیاری از رسایل به صورت بسیار قطعی و بدون شک و شبهه، با نوری که قرآن کریم داده است ثابت نموده‌ایم:

که برای اهل ایمان، مرگ، ترخیصی است از سختی‌های وظیفه زندگی.

و نیز تعطیل و یک رخصتی است از عبودیتی که در میدان امتحان دنیا نوعی تعلیم و تعلیمات می‌باشد.

و نیز وسیله‌ای است برای پیوستن به نودونه درصد از دوستان و خویشاوندانش که به عالم دیگر رفته‌اند.

و نیز واسطه‌ی است برای داخل شدن در وطن حقیقی و مقام سعادت ابدی‌اش.

و نیز دعوتی است از زندان دنیا به بوستان جنان.
و نیز یک نوبت است جهت گرفتن اجرت در مقابل خدمتش از فضل خالق رحیم.



مادام که ماهیت مرگ از نقطه نظر حقیقت چنین است؛ لازم نیست با ترس به آن نگریسته شود بلکه برعکس باید با دید مقدمه‌ای برای سعادت و رحمت به آن نگاه شود.

از جانب دیگر ترس برخی از اهل‌الله از مرگ، از دهشت مرگ نیست بلکه انگیزه‌شان به دست آوردن خیر بیشتر است و آن‌ها در پی خیراتی هستند که از تداوم وظیفه زندگی به دست می‌آورند.

آری، برای اهل ایمان، مرگ دروازه رحمت است. و برای اهل ضلالت، چاه ظلمات ابدی است.

دوای دهم

ای مریضی که بیهوده نگرانی!

تو از سنگینی مرضی‌ات به تشویش هستی. این تشویشت مریضی تو را سنگین می‌سازد. اگر می‌خواهی مریضی‌ات سبک شود بکوش تا تشویش نکنی. یعنی به فایده، ثواب و زود سپری شدن مریضی‌ات فکر کن و تشویش را برطرف ساز و ریشه‌ی مریضی را برکن.

آری، تشویش مریضی را دوچند می‌سازد؛ در زیر مریضی مادی یک مریضی معنوی را با تشویش به قلبت می‌دهد؛ و مریضی مادی بر آن تکیه کرده، دوام می‌یابد.

اگر با تسلیمیت، با رضا و با فکر کردن به حکمت مریضی، آن تشویش برطرف شود، یکی از ریشه‌های مهم آن مریضی مادی قطع می‌گردد، سبک می‌شود و قسماً از بین می‌رود. مخصوصاً یک مریضی مادی یک‌درهمی و وهمی، گاهی بر اثر تشویش تا ده درهم بزرگ می‌شود. و با قطع شدن تشویش نُه‌دهم آن مریضی از بین می‌رود. آن‌طور که تشویش از یک‌طرف مریضی را زیاد می‌کند، از طرف دیگر به حکمت الهی اتهام بسته و از رحمت الهی انتقاد می‌نماید و در حکم شکایت از خالق رحیم است، لذا برعکس مقصدش سیلی می‌خورد و مریضی‌اش را زیاد می‌کند.

آری، آن‌گونه که شکر، نعمت را افزون می‌کند؛ شکایت نیز مریضی و مصیبت را زیاد می‌سازد.

خود تشویش هم یک مریضی است. و علاج آن دانستن حکمت مریضی است. وقتی حکمت و فایده‌اش را دانستی، آن مرهم را بر تشویش بمال و نجات پیدا کن و به جای «آه» بگو «اوه» و به جای «وا اسفا!» بگو «الحمد لله علی کل حال».

دوای یازدهم

ای برادر مریض بی صبر!

مریضی با آن که در حال حاضر به تو دردآور است؛ اما از مریضی قبلی ات تا امروز، با زوال آن مریضی به تو یک لذت معنوی می دهد و ثواب آن نیز برایت یک لذت روحی به ارمغان دارد. از امروز به بعد، بلکه بعد از این ساعت مریضی وجود ندارد. از چیزی که نیست درد هم نمی رسد؛ وقتی درد نباشد، تأثر هم نمی تواند باشد. تو به اشتباه موجودیت آن را توهم می کنی، لذا بی صبری می آید. چون که قبل از امروز، تمام لحظات مریضی از نظر مادی رفته است و دردش هم با آن رفته است. اما ثواب مریضی و لذتی که در رفتن آن وجود دارد، باقی مانده است. درحالی که این امر باید به تو فایده و سرور بدهد، اما با اندیشیدن آن‌ها متألّم شدن و بی صبری کردن دیوانگی است.

روزهای آینده هنوز نیامده است. از امروز به آن‌ها فکر کردن و درد کشیدن از مریضی ای که نه روزش وجود دارد، نه خودش وجود دارد و نه دردهایش وجود دارد و فقط از روی توهم آن‌ها بی صبری نشان دادن

و رنگ وجود دادن به چیزی که سه مرتبه نیست اندر نیست است، اگر دیوانگی نیست پس چیست؟

مادام زمان‌های مریضی‌ای که قبل از این ساعت داشته‌ای، به تو سرور می‌دهد و مادام زمان بعد از این ساعت، معدوم است و مریضی معدوم، درد معدوم است. تو تمام نیروی صبر را که خداوند متعال به تو داده است، به اینجا و آنجا پراکنده مساز؛ بلکه آن را به درد موجود در این ساعت انباشته کن و با گفتن «یا صبور!» مقاومت نما.

دوای دوازدهم

ای مریضی که به سبب بیماری از عبادت و اورادت محروم مانده‌ای و ازین محرومیت تأسف می‌خوری!

بدان که در حدیث ثابت است: «یک مؤمن متقی ثواب ورد دائمی‌اش را که نتوانسته به خاطر مریضی انجام دهد، در زمان مریضی‌اش هم به دست می‌آورد.» مریضی که در حدّ امکان فرضش را به جا می‌آورد، به یمن صبر و توکل و انجام فرایض، در زمان آن مریضی سنگین، خود مریضی جای سایر سنت‌ها را به صورت بسیار خالص پُر می‌کند.

و نیز مریضی انسان را متوجه عجز و ضعفش می‌سازد. و با لسان عجز و با زبان ضعف، حالاً و قلاً او را به دعا وامی‌دارد. خداوند متعال به انسان یک عجز بی‌حد و ضعف بی‌نهایت داده است تا به صورت دائم به درگاه الهی پناه برده، و نیایش و دعا کند.

بر اساس سرّ آیه مبارکه‌ی ﴿ قُلْ مَا يَعْزُبُ أَيْكُمْ رَّبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ ﴾ (الفرقان: ۷۷) یعنی «اگر دعایتان نباشد چه اهمیتی دارید»، مریضی یکی از اسباب دعا و نیایش صمیمانه است که حکمت خلقت و سبب قیمت انسان می‌باشد، ازین نقطه نظر نباید شکایت شود بلکه لازم است انسان با به‌جای آوردن شکر الله «جل جلاله» شیردانِ دعا را که مریضی باز کرده است با کسب عافیت بسته نکند.

دوای سیزدهم

ای انسان بیچاره‌ای که از مریضی‌ات شکایت می‌کنی!

مریضی برای بعضی‌ها دفينه‌ای بسیار مهم و یک هدیه الهی بسیار باارزش است. هر مریض می‌تواند مریضی‌اش را از همین نوع تصور کند.

مادام وقت اجل معلوم نیست، پروردگار متعال برای نجات دادن انسان از یأس مطلق و غفلت مطلق، و برای نگه داشتن او در بین خوف ورجا و محافظت دنیا و آخرتش، از روی حکمتش اجل را پنهان نموده است. مادام اجل هر وقت می تواند بیاید، اگر انسان را در غفلت دستگیر کند، می تواند به زندگی ابدی اش بسیار ضرر برساند. اما مریضی غفلت را پراکنده می سازد، به فکر آخرت می اندازد و مرگ را به یاد می آورد، و بدین طریق (انسان) آماده می شود. برخی چنان بهره ای می کنند، و مرتبه ای را که در بیست سال نتوانسته اند به دست آورند، در بیست روز به دست می آورند.

از جمله، در بین دوستان ما - خداوند رحمتشان کند - دو جوان بودند: یکی صبری ایل آملی و دیگری وزیرزاده مصطفی از اسلام کوی. با حیرت می دیدم که این دو شخص در میان طلبه هایم با آن که بی قلم بودند اما در صمیمیت و خدمت به ایمان در صف مقدم قرار داشتند. حکمتش را نمی فهمیدم. بعد از وفاتشان فهمیدم که هر دوی شان مریضی بسیار جدی داشتند. با ارشاد و راهنمایی آن مریضی، در بدل دیگر جوانان غافل و تارک فرض، در یک تقوای بسیار مهم و در خدمت بسیار

ارزشمند و در وضعیتی بسر بردند که به آخرت بسیار نافع بود. انشاءالله زحمت مریضی دوساله، وسیله‌ی میلیون‌ها سال سعادت زندگی ابدی شد.

من اکنون می‌فهمم بعضی از دعاهایی که برای صحت آن‌ها کردم، به اعتبار دنیا بددعا شده است. انشاءالله آن دعای من، به خاطر صحت اخروی آن‌ها قبول شده است. پس این دو شخص، به اعتقاد من فایده‌ای به دست آوردند که با یک تقوای ده‌ساله می‌توانستند آن را به دست آورند. اگر آن دو مثل بعضی از جوان‌ها به صحت و جوانی‌شان اعتماد نموده گرفتار غفلت و سفاهت می‌شدند و مرگ هم در کمینشان می‌نشست و درست در بین آلودگی‌های گناهانشان بر آن‌ها دست می‌یافت؛ قبرشان را به جای آن‌که دفینه‌های نور بسازند، آشیانه‌ی گزدها و مارها می‌ساختند.

مادام مریضی‌ها این‌چنین فایده‌هایی دارند، از آن شکایت مکن؛ بلکه با توکل و صبر، شکر کن و به رحمت الهی اعتماد نما.

دوای چهاردهم

ای مرضی که بر چشمت پرده افتاده است!

اگر بدانی در زیر پرده‌ای که بر چشمان اهل ایمان پایین آمده است، چه نوری و چه چشم معنوی‌ای وجود دارد، خواهی گفت: «رب رحیم را صد هزار بار شکر!». جهت توضیح این مرهم حادثه‌ای را بیان خواهم کرد:

سلیمان بارلانی هشت سال با کمال صداقت، بدون این‌که مرا آزرده بسازد خدمتم را کرد. زمانی چشمان عمه‌ی او بسته شد. آن زن صالحه با حسن ظنی صد درجه بالاتر از حدّ من، در دروازه‌ی مسجد مرا یافت و گفت: «برای باز شدن چشمان من دعا کن» من هم صلاحیت آن زن مبارک و مجذوبه را شفاعتگر دعایم قرار داده، التماس کردم و گفتم: «پروردگارا به حرمت صلاحتش چشمان او را باز کن!» روز دوم حکیم چشمی که اهل بُوردور بود، آمد و چشمش را باز کرد. چهل روز بعد دوباره چشمش بسته شد. من بسیار متأثر شدم و زیاد دعا کردم. انشاءالله آن دعا به خاطر آخرتش قبول شده است، وگرنه آن دعای من، در حق او یک بددعای بسیار اشتباه می‌شد. چون از عمرش چهل روز مانده بود. چهل روز بعد-الله رحمتش کند-وفات نمود.

بدین طریق آن مرحومه در بدل این که چهل روز با چشم رقت‌انگیز پیری به باغ‌های غمگینانه بارلا نگاه کند، توانست چهل‌ها هزار روز باغ‌های جنت را در قبرش سیر و تماشا نماید. زیرا ایمانش قوی و صلاحتش شدید بود.

آری، اگر بر چشم یک مؤمن پرده بیفتد و چشم‌بسته به قبر برود، می‌تواند به اندازه درجه‌اش، به مراتب بیشتر از اهل قبور، آن عالم نور را تماشا کند. در این دنیا ما چیزهای زیادی را می‌بینیم که مؤمنان نابینا نمی‌توانند ببینند. اما در قبر، آن نابینایان اگر با ایمان رفته باشند به همان درجه بیشتر از اهل قبور می‌بینند. و در قبرشان باغ‌های جنت را مانند دوربین‌هایی که دورترین جاها را نشان می‌دهند به اندازه درجه‌شان مثل سینما می‌بینند و تماشا می‌کنند.

پس تو می‌توانی با شکر و صبر در زیر پرده‌ی این چشم‌ت، چشمی بسیار نورانی را به دست بیاوری؛ و با آن که زیر خاک هستی بر فراز آسمان‌ها جنت را ببینی، پس حکیم چشمی که آن پرده را از چشمانت برمی‌دارد و با آن چشم نورانی تو را تماشا می‌دهد، قرآن حکیم است.



دوای پانزدهم

ای مریضی که آه و ناله می کنی!

با نگاه کردن به ظاهر مریضی ات «آه» مگو. به معنایش نگاه کن و «اوه» بگو، اگر معنای مریضی یک چیز خوب نمی بود خالق رحیم به محبوب ترین بندگانش مریضی ها را نمی داد. حال آن که در حدیث صحیح آمده است: «أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَوْلِيَاءُ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَأَلْأَمْثَلُ.» (او کما قال) یعنی «کسانی که بیش از همه گرفتار مصیبت و مشقت می شوند بهترین و کامل ترین انسان ها هستند.» در رأس همه ایوب علیه السلام، انبیا، سپس اولیا و سپس اهل صلاحیت به مریضی هایی که دچار شده اند به دید عبادت خالص و یک هدیه رحمانی نگریسته، و با صبر و بردباری شکر نموده اند. و آن را از نوع عملیات جراحی دانسته اند که از رحمت خالق رحیم آمده است.

تو ای مریضی که آه و فغان سر می دهی! اگر می خواهی به این قافله نورانی پیوندی، با صبر و بردباری شکر کن. ورنه اگر شکوه کردی آن ها تو را به قافله شان نخواهند گرفت، در گودال های اهل غفلت خواهی افتاد. و در یک راه تاریک خواهی رفت.

آری، مریضی‌هایی وجود دارد که اگر به مرگ بینجامد، در حکم شهید معنوی است و مثل شهادت، سبب رسیدن به درجه‌ای از ولایت می‌شود. از جمله کسانی که بر اثر مریضی‌های ناشی از زایمان (حاشیه) و درد شکم و غرق و حرق و طاعون وفات یافته‌اند شهید معنوی به حساب می‌آیند و مریضی‌های مبارک بسیار زیاد دیگر نیز هستند که موجب حصول درجه ولایت به واسطه مرگ می‌شوند.

و نیز از آنجایی که مریضی عشق و علاقه دنیا را کم می‌سازد، رفتن از دنیا را - با مرگ و جدایی‌ها - که برای اهل دنیا بسیار دردناک و تلخ است، آسان می‌کند و بعضاً دوست‌داشتنی می‌سازد.

دوای شانزدهم

ای مریضی که از دل‌تنگی شکایت می‌کنی!

مریضی، احترام و مرحمت را که در زندگی اجتماعی انسان مهم‌ترین امر و بسیار زیبا است تلقین می‌کند. چون انسان را از استغنائی که به وحشت و عدم مرحمت سوق می‌کند، نجات می‌دهد.

(حاشیه) این مریضی تا پایان دوره نفاس که حداکثر آن چهل روز است، به متوفی حکم شهادت معنوی می‌دهد.

زیرا با سر ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ﴾ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْفَى ﴿ (العلق: ۶-۷) نفس اماره‌ای که در استغنا بر خاسته از صحت و عافیت به سر می‌برد، نسبت به بسیاری از روابط اخوت که شایان احترام‌اند احساس احترام نمی‌کند و به مصیبت‌زده‌ها و بیمارانی که شایان مرحمت و شفقت‌اند مرحمت نمی‌کند. اما وقتی مریض شد، در آن مریضی به عجز و فقرش پی می‌برد و به اخوانش که لایق احترام‌اند، احترام می‌گذارد و نسبت به برادران مؤمنش که به عیادتش آمده و یا کمکش نموده‌اند احساس احترام می‌کند و با شفقت انسانی که از رقت جنسیه نشئت می‌گیرد و با مرحمت و مهرورزی نسبت به مصیبت‌زدگان که مهم‌ترین خصلت اسلامی است آن‌ها را به نفس خود قیاس نموده به تمام معنا به آنان دل می‌سوزاند، شفقت می‌کند و در صورت توان کمک می‌کند. هیچ‌کس نباشد دعا می‌کند و هیچ‌کس نباشد جهت احوال‌پرسی به عیادتش می‌رود که شرعاً سنت است و بدین طریق ثواب به دست می‌آورد.

دوای هفدهم

ای مریضی که به خاطر مریضی از انجام خیرات بازمانده‌ای و از این امر شکایت می‌کنی!

شکر کن، آنچه خالص‌ترین دروازه شکر را به رویت باز می‌کند، مریضی است. مریضی به شکل دوام‌دار به



خود مریض و آنانی که محض رضای الهی از مریض پرستاری می‌کنند وسیله ثواب می‌شود. و در ضمن مهم‌ترین وسیله مقبولیت دعا هست.

آری، پرستاری از مریضان برای اهل ایمان ثواب مهمی دارد. احوالپرسی از مریضان، و عیادت آن‌ها مشروط بر آن‌که باعث تکلیف مریض نشود، سنت سنّیه است و کفاره گناهان می‌شود. در حدیث آمده است که: «دعای مریضان را بگیرید چون دعایشان مقبول هست.»

به‌خصوص اگر مریض از خویشاوندان باشد و به‌خصوص اگر پدر و مادر باشد، خدمت به آن‌ها یک عبادت مهم و ثواب مهم است. خوش‌کردن دل مریضان و تسلی دادن به آن‌ها حکم صدقه‌ای مهم را به خود می‌گیرد.

بختیار است آن فرزندی که در وقت مریضی پدر و مادرش قلب سریع‌التأثر آن‌ها را خوش نموده دعای خیرشان را می‌گیرد.

آری، شفقت پدر و مادر محترم‌ترین حقیقت زندگی اجتماعی است و فرزندی که در هنگام مریضی با کمال احترام و شفقت فرزندان با آن‌ها مقابله می‌کند، لوحه وفاداری است که نشان‌دهنده وضعیت یک فرزند خوب

و علویّت انسانیت می باشد که حتی فرشتگان در مقابل آن‌ها « ما شاء الله و بارک الله » گفته، کف می زنند.

آری، در وقت مریضی، لذت‌های خوش و فرح بخشی وجود دارد که دردهای مریض را به هیچ کاهش می دهد که از شفقت‌ها و دلسوزی‌ها و مرحمت‌های اطرافش تظاهر نموده است.

قبول شدن دعای مریض یک مسئله بااهمیت می باشد. من برای شفا یافتن از مریضی قولنج که از سی چهل سال به این طرف دارم، دعا می کردم. من فهمیدم که مریضی برای دعا کردن داده شده است. از برطرف نشدن دعا با دعا، یعنی از این که دعا خودش خود را برطرف نمی سازد فهمیدم که نتیجه دعا اخروی است. (حاشیه) و خودش هم یک نوع عبادت است و با مریضی به عجزش پی می برد و به درگاه الهی التجا می کند. لذا با آن که از سی سال به این طرف برای شفایم دعا می کنم و ظاهراً دعایم قبول نمی شود، باز هم ترک دعا در قلبم خطور نکرد. زیرا مریضی، وقت دعا است؛ شفا نتیجه

(حاشیه) بلی، برخی از مریضی‌ها سبب وجود دعا است، اگر دعا سبب عدم مریضی شود، وجود دعا سبب عدم خودش می شود؛ و این ناممکن است.

دعا نیست. بلکه اگر جناب حکیم رحیم شفا بدهد از فضلش خواهد بود.

و نیز اگر دعا به گونه‌ای که ما می‌خواهیم قبول نشد، نباید گفت که مقبول نیست. خالق حکیم بهتر می‌فهمد؛ و هر آنچه به خیر منفعت ما باشد آن را می‌دهد. بعضاً دعا‌های دنیوی ما را، به خاطر منفعتمان متوجه آخرت می‌کند و آن‌گونه قبول می‌کند. به هر حال، دعایی که بر اساس راز موجود در مریضی خلوصیت کسب نموده و به خصوص دعای برخاسته از ضعف و عجز و تذلل و نیاز، به قبول شدن بسیار نزدیک است. مریضی مدار چنین دعای خالص می‌باشد. هم مریض دین‌دار و هم مؤمنانی که از مریض مراقبت می‌کنند باید از این دعا استفاده نمایند.

دوای هجدهم

ای مریضی که شکر را ترک کرده به شکایت روی آورده‌ای!

شکایت، از یک حق ناشی می‌شود. حقی از تو ضایع نشده است که شکایت می‌کنی، بلکه شکرهای زیادی بر تو لازم و حق بوده است و تو آن‌ها را ادا نکرده‌ای.

بدون آن که حقِ حضرت حق تعالی را بدهی، مثل این که به ناحق، حق بخواهی شکایت می کنی.

تو نمی توانی با دیدن کسانی که به لحاظ صحت مندی در مرتبه های بلندتر از تو هستند شکایت کنی. بلکه تو مکلف هستی به مریضان بیچاره ای که از نقطه نظر صحت در درجات پایین تر از تو قرار دارند نگاه کنی و شکر آن را به جای آوری. اگر دستت شکسته باشد، به دست های بریده نگاه کن! اگر یک چشم نداری، به نابینایانی که هر دو چشم را ندارند بنگر! الله را شکر کن!

آری، در نعمت هیچ کس حق ندارد به بالاتر از خود نگاه کند و شکوه سر دهد. و در مصیبت حق هر کس این است که با نگاه کردن به آنانی که از لحاظ مصیبت بالاتر از اویند، شکر نماید. این راز در بعضی رساله ها با یک تمثیل توضیح داده شده است. اجمال آن چنین است:

یک شخص، بیچاره ای را سر مناره ای بالا می کند. در هر زینه مناره احسان خاصی به او می کند و هدیه جداگانه ای به او می دهد. و درست در بالای مناره هم بزرگ ترین هدیه را به او می دهد. او در حالی که در برابر

آن هدیه‌های متنوع از او تشکر و امتنان می‌طلبد؛ اگر آن شخص پرخاشگر، همه آن هدیه‌های سر زینه‌ها را فراموش کرده و یا هیچ شمرده شکر نکند و به بالا بنگرد و بگوید: «کاش این مناره درازتر می‌بود و من بالاتر می‌رفتم! چرا مثل آن کوه و یا آن مناره دیگر بسیار بلند نیست.» و بدین طریق شروع به شکایت کند. این کار او چقدر کفران نعمت و ناحقی است.

بدین طریق یک انسان درحالی که از هیچی به وجود آمده سنگ نشده، درخت نشده، حیوان نمانده، انسان شده و به‌عنوان یک مسلمان مدت‌زمانی زیادی در صحت و عافیت بسر برده و درجه نعمت بسیار بلندی را احراز نموده است، اگر بنا بر عوارضی، لایق نعمت‌هایی مثل صحت و عافیت نشود و یا به خاطر سوء اختیار یا سوء استفاده‌اش بعضی نعمت‌ها را از دست بدهد و یا دستش به آن نرسد و از این رو شکایت نماید و بی‌صبری نشان دهد و با گفتن: «وای من چه کردم که این بلا بر سرم آمد؟» حالتی مثل انتقاد از ربوبیت الهی را به خود بگیرد؛ چنین کاری بیش از مریضی مادی، یک مریضی معنوی است. و درست مثل جنگیدن با دست شکسته، با شکایتش مریضی‌اش را زیاد می‌کند.

عقل اوست که با راز: «لِكُلِّ مُصِيبَةٍ إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» تسلیم شود و صبر کند، تا آن مریضی وظیفه‌اش را انجام بدهد و برود...

دوای نوزدهم

همه نام‌های جمیل ذوالجلال، با تعبیر صمدانی «اسماء حسنی» نشان می‌دهد که زیبا هستند. و در بین موجودات لطیف‌ترین، زیباترین، و جامع‌ترین آینه صمدیت نیز حیات است. آینه زیباییان زیبا است. آینه‌ای که محاسن زیباییان را نشان می‌دهد زیبا می‌شود. و آن‌طور که هر چه از آن زیبا بر سر آن آینه بیاید زیبا است، بر سر زندگی نیز هر چه بیاید از نقطه حقیقت زیبا است. چون که نقش‌های زیبای آن اسماء حسنی را که زیبا است نشان می‌دهد.

اگر زندگی همیشه در صحت و عافیت یکنواخت پیش برود، یک آینه ناقص می‌شود. بلکه از جهتی عدم و نیستی و هیچی را محوَس ساخته رنج می‌دهد. ارزش زندگی را پایین می‌آورد. لذت عمر را به رنج مبدل می‌سازد. چون با گفتن وقتم را زود سپری می‌کنم، از رنج به سفاهت و یا سرگرمی می‌افتد. مثل مدت حبس،

با عمر ارزشمند دشمنی نموده می‌خواهد زود وقت‌کشی کند و عمرش را سپری نماید.

اما زندگی‌ای که در تحول و حرکت است و در اطوار گوناگون غلت می‌خورد، ارزشش را محسوس می‌سازد و اهمیّت و لذت عمر را می‌فهماند. اگر در مشقّت و مصیبت هم باشد، گذشت عمر را نمی‌خواهد و با گفتن: «ای‌وای آفتاب غروب نکرد و یا شب به سر نرسید.» خود را رنج نمی‌دهد و «أف، أف» نمی‌کند.

بلی، از یک ارباب بسیار ثروتمند و بیکاری که در دوشک استراحت و هر چیزش مکمل است، پرس: «چه حال داری؟» بدون شک سخنان دردآوری مثل: «ای بابا! وقت تیر نمیشه، بیا یگان شش و بش بازی کنیم» و یا این‌که «برای تیر کردن وقت، یگان سرگرمی پیدا کنیم.» را خواهی شنید. و یا شکایت‌هایی مثل: «این چیز کمبود است، کاش این کار را می‌کردم» که از طول امل منشأ گرفته است را خواهی شنید.

تو از یک مصیبت‌زده و یا یک فقیر کارگری که در حالت مشقت‌بار به سر می‌برد پرس:

- چه حال داری؟



اگر عقلش در سرش باشد خواهد گفت:

- «خدا را شکر، خوب هستم. کار می‌کنم. کاش آفتاب زود غروب نمی‌کرد. این کار را هم خلاص می‌کردم. وقت زود می‌گذرد، عمر نمی‌ایستد و به پیش می‌رود. واقعاً به زحمت می‌شوم، اما این هم می‌گذرد، هر چیز بسیار به سرعت می‌گذرد.» با این گفته‌اش، معنأً بسیار ارزشمند بودن عمر را با اظهار تأسف از گذشتن آن، به زبان می‌آورد.

پس باید گفت: با مشقّت کار کردن، لذت عمر و ارزش زندگی را می‌فهمد. اما استراحت و صحت، عمر را تلخ می‌سازد و لذا سپری شدن آن را آرزو می‌کند.

ای برادر مریض!

بدان، آن‌گونه که در رسایل دیگر با تفصیلات و به صورت قطعی اثبات گردیده است؛ اصل و مایه مصیبت‌ها، شرّها و حتی گناهان عدم است. عدم هم شرّ است و هم تاریکی است. حالاتی مانند استراحتِ یکنواخت، سکوت، سکونت و توقف به خاطر نزدیک بودنش به عدم و هیچی است که با احساس تاریکی موجود در عدم رنج می‌دهد. اما حرکت و تحول،



وجود است و وجود را احساس می‌کند، و جود هم خیر خالص و نور است.

مادام حقیقت این است؛ مریضی تو به خاطر انجام وظایف زیادی همچون تصفیه، تقویه و ترقی دادن به زندگی ارزشمند و متوجه ساختن سایر جهازات انسانی وجودت برای معاونت در اطراف آن عضو مریض و نشان دادن نقش‌های نام‌های گوناگون صانع حکیم، آن مریضی به وجود تو به‌عنوان مهمان فرستاده شده است. انشاءالله به زودی وظیفه‌اش را انجام می‌دهد و می‌رود و به عافیت می‌گوید:

« تو بیا، به جای من همیشه بمان، وظیفه‌ات را انجام بده. این خانه از توست و با عافیت بمان. »

دوای بیستم

ای مریضی که به دردت درمان می‌جویی!

مریضی دو قسم است. یک قسمش حقیقی و قسم دیگرش وهمی است.

اما قسم حقیقی؛ شافی حکیم ذوالجلال، در کره زمینی که دواخانه بزرگ اوست به هر دردی، دواپی نهاده است. آن دواها دردها را می‌خواهند. و به هر درد درمانی آفریده

است. خوردن و استعمال دوا برای تداوی مشروع است. اما تأثیر و شفا را از جناب حق تعالی باید دانست. آن گونه که درد را او می دهد، شفا نیز از اوست.

رعایت توصیه های داکتران حاذق و متدین، علاج بسیار مهم می باشد.

چون اکثر مریضی ها از سوءاستفاده ها، از بی پرهیزی و اسراف و خطیئات و سفاهت و بی دقتی پیدا می شود. حکیم متدین در دایره ی مشروع نصیحت می کند و توصیه هایی می داشته باشد. از سوءاستفاده ها و اسراف منع می کند و تسلی می دهد. مریض با اعتماد به آن توصیه ها و تسلی ها مریضی اش سبک می شود و به جای رنج، فرحت می یابد.

اما مریضی وهمی؛ مؤثرترین علاج آن اهمیت ندادن به آن است. هر چه اهمیت داده شود بزرگ می شود و می پُندد. اگر اهمیت ندهد خورد می شود و متلاشی می گردد. چنان که اگر زنبورها را اذیت کنی، بر سر انسان جمع می شوند و اگر اعتنا نکنی پراکنده می شوند. و نیز در تاریکی اگر به خیالی که از نخ آویزان شده در مقابل چشم منشأ گرفته است، اهمیت داده شود بزرگ می شود

و حتی گاهی او را مثل یک دیوانه فرار می‌دهد. اگر اهمیت ندهد می‌بیند که یک نخ عادی مار نبوده است و به ترس و تشویشی که بر سر داشت می‌خندد.

اگر این مریضی وهمی زیاد دوام کند، به حقیقت تبدیل می‌شود. و این در انسان‌های وهّام و عصبی یک مریضی بسیار بد است. حبّه را قبه می‌سازد، قوه معنوی‌اش شکست می‌خورد. به‌خصوص اگر به نیمچه حکیمان بی‌رحم و یا داکتران بی‌انصاف سر بخورد، اوهامش را بیشتر تحریک می‌کند. اگر ثروتمند باشد مالش می‌رود و اگر نه عقل و صحتش از دستش می‌رود.

دوای بیست و یکم

ای برادر مریض!

در مریضی تو درد مادی وجود دارد، اما یک لذت بااهمیت معنوی تو را احاطه می‌کند که تأثیر آن درد مادی را برطرف می‌سازد. چون اگر پدر و مادر و خویشاوند داشته باشی، شفقت‌های بسیار شیرینشان که از دیرباز فراموش کرده‌ای، سر از نو در اطراف برانگیخته می‌شود و آن نگاه شیرینشان را که در دوران کودکی می‌دیدی دوباره می‌بینی و دوستی‌های پنهان و پشت پرده مانده‌ی

اطرافیان را با جاذبه مریضی با زهم با محبت به تو معطوف می‌دارد و در برابر همه این‌ها این درد مادیات بسیار ناچیز می‌ماند.

و نیز کسانی که تو مفتخرانه خدمتشان را کرده و به جلب التفاتشان کوشیده‌ای، به حکم مریضی‌ات با کمال مرحمت، خدمت تو را انجام می‌دهند و بدین‌سان تو سرور سرورانت شدی.

و نیز از آنجایی که رقت جنسی و شفقت نوعی انسان‌ها را به خود جلب کرده‌ای، از هیچ، احباب همکار و دوستان مشفق بسیار زیادی پیدا نمودی.

و نیز امر رخصتی از بسیاری از خدمات بامشقت را باز از مریضی گرفتی و استراحت می‌کنی. لذا درد جزئی تو در برابر این لذت‌های معنوی، تو را به شکایت نه بلکه باید به تشکر سوق دهد.

دوای بیست و دوم

ای برادری که به مریضی‌های سختی مثل نُزول (فلج) مبتلا شده‌ای!

اولاً به تو مژده می‌دهم که نُزول برای مؤمن مبارک شمرده می‌شود. مدت‌ها پیش این را از اهل ولایت

می‌شنیدم اما سرّش را نمی‌فهمیدم. یک سرّش این‌گونه به قلبم خطور می‌کند:

اهل‌الله برای واصل شدن به جناب حق تعالی و نجات از خطرات بزرگ معنوی دنیا و تأمین سعادت ابدی، دو اساس را به اختیار خود تعقیب نموده‌اند:

یکی: رابطه موت است، یعنی آن‌گونه که دنیا فانی است، فرد نیز خود را مسافر فانی و وظیفه‌دار در دنیا تلقی نموده و بدین‌صورت برای زندگی ابدی‌شان کوشیده‌اند.

دوم: برای رهایی از نفس اماره و خطرات حسیّات کور، کوشیده‌اند تا با چله‌ها و ریاضت‌ها نفس اماره‌شان را بکشند.

شما ای برادری که صحت نصف وجودت را از دست داده‌ای! به تو بدون اختیار دو اساس کوتاه و آسان داده‌شده است که سبب سعادت می‌باشد؛ وضعیت وجود تو همیشه زوال دنیا و فانی بودن انسان را اخطار می‌دهد. دنیا دیگر نمی‌تواند تو را خفه کند و غفلت قادر نیست چشمانت را ببندد. و نفس اماره هرگز نمی‌تواند کسی را که در وضعیت نیمه انسان است با هوس‌های رذیله و مشتتهای نفسانی فریب دهد؛ از بلای آن نفس زود نجات می‌یابد.

لذا مؤمن می‌تواند با سرّ ایمان و با تسلیمیت و توکل از آن مریضی سنگین مثل نُزول، در زمانی اندک مثل چله‌های اهل ولایت استفاده کند. آنگاه آن مریضی سنگین، بسیار ناچیز می‌ماند.

دوای بیست و سوم

ای مریض بی‌کس، غریب و بیچاره!

اگر همراه با مریضی‌ات بی‌کسی و غربت، سخت‌ترین قلب‌ها را نسبت به تو به رقت بیاورد و نظر شفقت را جلب کند؛ بدون شک ایمان و انتساب تو به خالق رحیمی که در آغاز همه سوره‌های قرآن خود را با صفت «الرحمن الرحیم» تقدیم نموده و با یک لمعه‌ی شفقتش عموم مادران را به تربیت همه نوزادان با آن شفقت خارق‌اش واداشته و در هر بهار با یک جلوه‌ی رحمتش روی زمین را پر از نعمت‌ها ساخته و جنت با همه محاسنش جلوه‌ای از رحمت او در حیات ابدی است؛ لذا شناخت او و نیایش به درگاه او با زبان عاجز مریضی و البته بیماری بی‌کسی تو در این دیار غربت، در بدل هر چیز نظر رحمت او را به تو جلب می‌کند.

مادام او هست و به تو رسیدگی می‌کند؛ برای تو هر چیز مهیا است. در اصل کسی در غربت و بی‌کسی

مانده است که با ایمان و تسلیمیت به او انتساب نکند و یا به انتسابش اهمیّت ندهد.

دوای بیست و چهارم

ای پرستارانی که به اطفال معصوم مریض و کهن سالانی که در حکم اطفال معصوم هستند خدمت می‌کنید!

پیش روی شما یک تجارت مهم اخروی قرار دارد. با شوق و غیرت آن تجارت را کمایی کنید.

مریضی‌های اطفال معصوم برای جسم‌های نازکشان به‌مثابه‌ی یک ادمان و ریاضت می‌باشد و در برابر دغدغه‌های دنیا در آینده به آنان مقاومت می‌بخشد و نوعی تنقیه و تربیت ربّانی به حساب می‌آید و از این لحاظ حکمت‌ها و فواید زیادی به زندگی دنیوی و زندگی روحی‌شان دارد. از یک‌سو زندگی اطفال را از لحاظ معنوی تصفیه می‌کند و از سوی دیگر جایگزین کفارة الذنوبی که در بزرگ‌سالان است می‌شود. پس این تنقیه‌ها و تمرین‌ها اساس و مدار ترقیّات معنوی آن اطفال در آینده و یا در آخرت می‌باشد. و ثواب حاصل‌شده از این مریضی‌ها در دفتر اعمال والدین

به‌خصوص در صفحه‌ی حسنات مادر که به سرّ شفقت، صحت فرزندش را بر صحت خود ترجیح می‌دهد نوشته می‌شود و این در نزد اهل حقیقت ثابت است.

و اما خدمت به پیران؛ ضمن اینکه ثواب بزرگی دارد، گرفتن دعای آن کهن‌سالان به‌خصوص پدر و والده، و خوش کردن قلب‌هایشان و انجام خدمتشان با کمال وفاداری سبب خوشبختی در دنیا و آخرت می‌شود و این امر با روایات صحیح و حوادث تاریخی زیادی ثابت است. فرزند خوشبختی که از پدر و مادر پیرش اطاعت می‌کند، عین وضعیت و رفتار را از فرزندان خودش می‌بیند، و اما فرزند بدبختی که والدینش را رنجیده می‌سازد غیر از گرفتار شدن به عذاب اخروی در دنیا هم با فلاکت‌های زیادی جزایش را می‌بیند. و این نیز با رخدادهای زیادی ثابت است.

آری، مراقبت از کهن‌سالان و معصومان تنها به خویشاوندان اختصاصی ندارد بلکه هرگاه اهل ایمان -مادامی که بر اساس سرّ ایمان اخوت حقیقی وجود دارد - با یک مریض پیر و نیازمند مواجه شد بر او لازم است با روح و جان خدمت او را بکند و این مقتضای اسلام است.

دوای بیست و پنجم

ای برادران مریض!

اگر شما یک علاج بسیار سودمند و مقدسی می‌خواهید که دوای هر درد و دارای لذت حقیقی باشد، پس بیاید ایمانتان را انکشاف دهید. یعنی با توبه و استغفار و نماز و عبودیت، ایمان را که همان تریاک قدسی است و علاجی را که از ایمان آمده است استعمال کنید.

آری، انسان‌های غافل به خاطر محبت و علاقه‌شان به دنیا، گویا یک وجود معنوی مریض و بزرگی به بزرگی دنیا دارند و ایمان به آن وجود معنوی که مانند دنیا با ضربه‌های زوال و فراق، جراحت و زخم برداشته و رنجور شده است، یکدم از زخم‌ها نجات بخشیده شفای حقیقی می‌دهد و ما این مطلب را در بسیاری از رسایل به‌گونه‌ای قطعی ثابت نموده‌ایم. برای اینکه سرتان را به درد نیاورم سخن را کوتاه می‌سازم.

بدون شک علاج ایمان با ادای فرایض در حد امکان تأثیرش را بر جا می‌گذارد. غفلت و سفاهت و هوس‌های نفسانی و لهویات غیر مشروع تأثیر آن تریاک را منع

می‌کند. پس مادام که مریضی غفلت را از بین می‌برد و اشتها را کور می‌سازد و از داخل شدن در لذت‌های غیر مشروع جلوگیری می‌نماید، از آن استفاده کنید و از دواها و انوار قدسی ایمان حقیقی با توبه و استغفار و با دعا و نیاز کار بگیرید.

مولای متعال به شما شفا بدهد و مریضی‌هایتان را کفارة الذنوب بگرداند، آمین، آمین، آمین.

﴿ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ

لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولَ رَبِّنَا بِالْحَقِّ ﴾


﴿ سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴾

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ طِبُّ الْقُلُوبِ وَدَوَائِهَا

وَعَافِيَةِ الْأَبْدَانِ وَشِفَائِهَا وَنُورِ الْأَبْصَارِ وَضِيَائِهَا

وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ



پس معلوم می‌شود انسان تنها برای
خوب زندگی کردن و گذراندن عمری راحت
و باصفا به این دنیا نیامده است بلکه انسان
برای این آمده است تا با سرمایه عظیمی که
به او داده شده است در اینجا تجارت کند
و برای به دست آوردن سعادت یک زندگی
ابدی و دائمی بکوشد. و نیز سرمایه‌ای که به
دست او داده شده است عمر است.

اگر مریضی نباشد، صحت و عافیت
غفلت به بار می‌آورد، دنیا را خوش نشان می
دهد، آخرت را از یاد می‌برد، نمی‌خواهد قبر
و مرگ را به یادش بیاورد. باد هوا سرمایه‌ی
عمرش را بیهوده به مصرف می‌رساند..

سعید نوری

guftarhainur@gmail.com

+۹۳(۰)۷۷۹۷۶۹۷۴۸